بررسی

آن روی سکه قدرت

ساسانیان آخرین نماینده جهان باستان ایران بودند که «تازیان» به یادشاهی یکپارچه آنها پایان دادند. ۹ قرن پس از آنها، صفویه در چارچوب نخستین خاندان ایرانی ظاهر شد اما این‌بار در چارچوب باورهای شیعی که بیش از یانصد سال است عاملی مهم در تاریخ ایران و همه شئون زندگی ایرانیان به شمار می‌رود. اهمیت دوره ساسانی در تاریخ ایران تاکید بر «ایرانیت»، «ایجاد دولت مرکزی» و تاکید بر «وحدت دینی» در کشور بود. به همین‌ترتیب صفویه نیز در پی تجدید حیات ایران بود و از همین سه عنصر برای بازگشت ایران به عهد طلایی بهره می‌برد. بعد از اسلام، چندین پادشاهی ایرانی مانند صفاریان، سامانیان، طاهریان، زیاریان، آل بویه و سربداران به قدرت رسیدند ولی هیچ‌کدام نتوانستند کل ایران را زیر پوشش خود قرار دهند و میان مردم ایران یکپارچگی پدیدآورند. صفویان، آیین شیعه را مذهب رسمی ایران قرار دادند. روش فرمانروایی صفویه تمرکزگرا و حاکمیت در دست شاه بود. در دوره صفوی و به‌ویژه نیمه نخست آن، جنگ‌های بسیاری میان ایران با امپراتوری عثمانی در غرب و با ازبک‌ها در شرق کشور رخ داد که علت این جنگ‌ها فتوحات سرزمینی و اختلافات دینی بود. در این دوره روابط ایران و کشورهای اروپایی به دلیل دشمنی امپراتوری عثمانی با صفویان و نیز جریان‌های بازرگانی، به‌ویژه دادوستد ابریشم از ایران گسترش فراوانی یافت. در آغاز دوره صفویه علماء به حکومت‌های محلی مدعی استقلال که اوضاع داخلی کشور را آشفته و مشابه دوران پیش از ساسانی کرده بود، تهدیدات خارجی متعددی نیز وجود داشت که طی شرایط کشور را آشفته‌تر از دوران ساسانیان می‌کرد. اما قدرت‌یافتن صفویان و طرح برای ایجاد تمرکز قدرت و برقراری یک مذهب رسمی سبب تغییر اساسی در این مناسبات شد.

صفویان همچون ساسانیان با سیاست تمرکز قدرت و اتحاد بین دولت، در کشور امنیت بالایی به وجود آوردند که بر اثر آن اقتصاد شکوفا شد، فعالیت‌های هنری گسترش یافت. در امور لشکری و کشوری اصلاحات بنیادین صورت گرفت و در کل اقداماتی انجام شد که ایرانیان احساس قدرت و یکپارچگی خود را در پیشینه تاریخی‌شان باز یافتند. نکته جالب توجه درخصوص ساسانیان و صفویان این بود که این دولت‌ها در عین اینکه حرکتی تکاملی داشتند ولی کوشیدند با گذشته ایران نیز پیوندی محکم برقرار کنند. یکی از بارزترین جلوه‌های آن را در ادعای آنان مبنی بر اینکه از نسل شاهان کهن ایرانی و جانشین بر حق آنها هستند، می‌توان مشاهده کرد. ساسانیان نسب خود را به اردشیر اول، شاه هخامنشی می‌رساندند و صفویان تبار خود را به امام چهارم شیعیان می‌رساندند که مادرش شهربانو دختر یزدگرد واپسین شاه ساسانیان بود. بدین طریق صفویان از یک‌سو تبار خود را به اسلام و از سوی دیگر به شاهان فرهمند ایران می‌رساندند. توانایی ساسانیان و صفویان در احیای هویت ایرانی بسیار چشمگیر بود و شاید مهم‌ترین علت آن را بتوان در دو سیاست اصلی آنها یعنی تمرکز قدرت و اتحاد با دین جست‌وجو کرد. احساس نیاز به دولت قدرتمند مرکزی در دوران آشفتگی اجتماعی، وجه مشترک این دو دوره بوده است. به این لحاظ تشابه‌هایی بین خیزش اردشیر بابکان در ناحیه استخر با خیزش شاه اسماعیل در آذربایجان وجود دارد، هر دو از خاندان‌های برجسته ایرانی بودند که بر سنت مذهبی تکیه داشتند و هر دو در پی احیای ایران بزرگ و برچیدن ملوک‌الطوایفی بودند.

ساسانیان نظریه‌پردازان ورزیده‌ای داشتند که از همان آغاز پادشاهی اردشیر به تعبیر و تفسیر آیین زرتشتی پرداختند. ولی صفویه به‌ویژه در آغاز و در روزگار شاه اسماعیل اول چنین فرهیختگانی در دستگاه خود نداشتند و اگر بعدها در میان علما، نظریه‌پردازورزیده‌ای پیدا شدند، از طبق رفتار و کردار خلاف این دادن‌های صفویه به آنها چندان نزدیک نشدند. مورد در شاهنشاهی ساسانی و قرن‌بان در پادشاهی صفویه از جایگاهی بسیار بزرگ و اساسی برخوردار بودند تا آنجا که بدون وجود آنها و پادشاهی مذکور نمی‌توانست با یکدیگر و جدجد سازد دوام بیاورد. این دو عنصر جان در کالبد سلطنت جان گرفته بودند که مرگ دو سلسله مذکور را نیز بیشتر آنها رقم زدند و شاید به همان اندازه که در برپایی این دستگاه‌های فرمانروایی نقش داشتند، در سرنگونی آنها نیز نقش ایفا کردند. مویدان به‌ویژه در شاهنشاهی ساسانی چیره شدند و چنان نیرویی یافتند که می‌توانستند شاهی را برکنار یا حتی از تخت بنشانند. آنها در جامعه طبقاتی ساسانی طبقه اول بودند و دارایی‌های بی‌شماری فراهم آورده بودند. رفتار خشونت‌آمیز آنها با پیروان ادیان دیگر مردم را کلا نسبت به شاهنشاهی ساسانی بدبین و از آنها بیزار ساخت. خاندان صفوی از قرن‌بان به سلطنت رساند و خود اداره پادشاهی را به دست گرفت. از آنجا که پادشاهی ریشه‌ای به سر چگونگی سازمان‌دهی جامعه می‌دانم، این نوع تلاش برای جلوگیری از گرم‌تر شدن کره زمین ضرورت عملی دارد یا نه، پدیده‌ای که آینده کل بشریت را تهدید می‌کند، قرار از تفاوت‌های فوق است، تمانی از اختلاف اساسی و سیاری دارد.

پرسش: معلوم است که تفاوت ظریفی نیست ولی مسئله نابودی سیاره خاکی با بی‌شک به مسئله مالکیت گره خورده است. مالکیت خصوصی نظامی است مبتنی بر غارت و دزدی که نعمات و مواهب مشترک را از بین می‌برد. مسئله محوریت زمین و به اصطلاح بوم سازگاری (اکولوژی) مسئله‌ای است که خود سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برد.

پاسخ: هنگامی که نهاد مالکیت خصوصی برافتاد، خاک روند به مراتب خوشتر باقی ویرانی و نابودی منابع طبیعی بودیم.

پرسش: این مسئله متفاوتی است. پس از چند هزار سال ادامه تجربه بر مدار مالکیت خصوصی، سرانجام نظام‌کرد تجربه اشتراکی‌سازی بودیم که هفتاد سال عمرش بود! اصلا تعجب دارید که این تجربه بسیار کوتاه که اولین بار در سراسر تاریخ در روسیه و چین پیاده شد بلافاصله صورت و قالب پایدارش را نیافت و موفقا نشد؟ آخر این تجربه بورشی بود به نهادی که چند هزار سال در زمره محرمات بود؛ همه چیز می‌بایست از صفر شروع می‌شد و از هیچ ابداع می‌شد. کم هم بدون الگویی از پیش موجود برای ادامه راه.

آن روی سکه
(پژوهشی در تاریخ‌نگاری ایران)
عباسقلی غفاری فرد
ناشر: نگاه
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

آنچه در ادامه می‌آید مناظره آلن بدیو با لوران ژوفرن است که حدود سه ماه پیش (۶ نوامبر ۲۰۱۷) فیلیپ دورو ترتیب داده است.

آلن بدیو! تعریف‌تان از سیاست چیست؟

بدیو: شاید نام کتابم را می‌بایستی «در ستایش نوعی سیاست» می‌گذاشتم. راستش، به گمان من دو تعریف ممکن برای سیاست هست. تعریف اول بر مدار مسئله تسخیر و اعمال قدرت دولتی می‌گردد. سیاست در اینجا مدیریت واقع‌گرایانه مطالبات قدرت دولتی تعریف می‌شود. تعریف دوم - تعریفی که در همان اوایل پیدایش فلسفه مطرح شد، مشخصا در نوشته‌های افلاطون - می‌گوید مسئله اصلی در سیاست مسئله عدالت است. من به این تعریف از سیاست بایستم و سیاست را مجموعه تمامی روال‌هایی تعریف می‌کنم که به سازمان‌دهی یک جامعه عادلانه راه می‌برند. یعنی جامعه‌ای رهاشده از بنوع مناسبات قدرت و نابرابری‌های مقوم واقعیت حیات جمعی آدم‌ها. این اختلاف نظر از همان ابتدا بین ارسطو و افلاطون با کوفت. ارسطو برداشتی عمیقا عمل‌گرا و مصلحت‌اندیشانه از سیاست داشت. او شرط‌های اقتصادی و مالی بقای جوامع را تحلیل می‌کرد و فکر و دکرش این بود که حتما باید طبقه متوسطی در کار باشد. افلاطون، برعکس، قبل از هر چیز می‌کوشید جامعه‌ای مبتنی بر عدالت را تعریف کند، و فقط پس از آن فکرش را مشغول وسایل لازم برای رسیدن بدان ساخت.

ژوفرن: من با این تمایز مشکلی ندارم. ولی دست‌م در کتاب «در ستایش سیاست» با را خیلی فراتر از این می‌گذارید. از نظر شما، تا مالکیت خصوصی وسایل تولید را زیر سؤال نبریم خبری از سیاست نخواهد بود. پس سیاست فقط زمانی آغاز می‌شود که دو پیشنهاد از بیخ و بن متفاوت برای سازمان‌دهی جامعه با هم سرشاخ شوند: یکی که مبتنی بر مالکیت خصوصی است و دیگری که مبتنی بر تصرف جمعی وسایل تولید. فکر نکنم این ادعا درست باشد. درون نظام‌های بازاربنیاد هم سیاست هست: این سؤال که آیا باید در عراق بحثیم یا نه مسئله‌ای سیاست است. این سؤال که آیا باید قانون مالیات بر ثروت موسوم به ISF را که حزب سوسیالیست فرانسه در اوایل دهه ۱۹۸۰ وضع کرد[کنار بگذاریم یا نه مسئله‌ای سیاسی است. رای دادن به فرانسوا فیون [نخست‌وزیر فرانسه در دوران ریاست جمهوری سارکوزی و متمایل به راست میانه] یا بنوا آمون [از اعضای سابق حزب سوسیالیست فرانسه] انتخابی سیاسی است. مسئله مالکیت تنها مسئله سیاست نیست، یکی از مسائل متعدد سیاسی است و تازه، پس از شکست کمونیسم باید کفت خالا مسئله‌ای درجه دو است.

بدیو: اما مالکیت مسئله مرکزی است. آن جوامع سیاسی که در لحظه‌ای پدید آمدند که دولت‌ها حول محور کسارزی یکجانشینان و ظهور فنون جدید تولید و ارتباطات و جنگ خلق شدند سرتاپا وابسته به تقسیم جامعه به طبقات بودند. و این تقسیم طبقاتی خود مبتنی است بر تصرف خصوصی مواهب و نعمتی که بایستی مشترک تلقی می‌شدند. به این اعتبار، مسئله اساسی سیاست حل و رفع منازعه میان کسانی است که مالک‌اند و کسانی که مالک نیستند. امروز ما شاهد وایسین و کامل‌ترین - خاصه در تراز فنون تولید - قالب این برساخته چند هزار ساله‌ایم؛ برساخته‌ای که من صورت «نوسنگی سیاست» می‌خوانم. سرمایه‌داری آخرین محصول این تاریخ بسیار طولانی سازمان‌دهی جامعه حول تصرف خصوصی مواهب و نعمات اجتماعی است و پادمان باشد که سرنوشت طبیعی این شکل از سازمان‌دهی در حیات جمعی انسان‌ها تائیر دارد. حاصل اینکه سیاست در روزگار ما - سیاست به معنای مقدماتی‌ترین کوشش برای برقراری عدالت - مستلزم تغییری کامل است بر مالکیت.

ژوفرن: کمان نمی‌کنم برای آنکه قادر باشیم درباره سیاست حرف بزنیم مجبور شویم تا قواعد بازار را به پرسش بکیریم. یک عالم سؤال مهم دیگر هست. نکته شاه ما امور بیش از حد بر امارت اقتصاد می‌کردد.

بدیو: من بیشتر از شما دموکراتم. با تحمل کفتن، نباید با تحریف‌های شیطانه‌ای که ناباربری‌های مبتنی بر نظام مالکیت خصوصی بر هر تصور واقعی از آزادی تحمیل می‌کنند کنار بیایم. از نظر من، شما اصل دموکرات نیستید

ژوفرن: من در مورد وسایل، قبول دارید که از قضا کمونیست هم بوده و پس از یک نسب شکنجه به هنگام سپیده جان داد. سونک بین‌بین در ۱۹۹۴ به جهت این کار عذرخواهی کرد. سونک همان دختری است که در عکس‌های مائو به هنگام استقبال از افلاطون و همزمان در میدان تیان‌آن‌من می‌بینیم. سکاندار اعظم انقلاب از سونک به عنوان اسوه یاد کرد.

بدیو: همین قدر بکویم که تاریخ انقلاب فرهنگی را همان‌طور روایت می‌کنید که آدم توقع دارد پک وایلنت[خرده‌پای شهرستانی تاریخ انقلاب فرانسه را روایت کند!

ژوفرن: من نه وایلنت‌ام نه شهرستانی... کدامیک از گفته‌های من دروغ بود؟

بدیو: آنچه کفتید دروغ نیست. کاش دروغ بود. خیلی بدتر است. وقتی تاریخ انقلاب فرهنگی را در این نوع سوانح وقایع خلاصه می‌کنید، این دستمایه یک قصه تیره و تار است قصه‌ای ارتجاعی و مسخره، کار شما مثل برادران دومایست که در کمون پاریس چیزی به جز «پتولوژهای» زندیوش نمی‌دیدند زنان بی‌سروپا که کاری جز ایجاد حریق عمدی بلد نبودند. چرا در میان هزار واقعه مدرن متقدم و متاخر، فلسفه اسلامی و یهودی و فلسفه یونان باستان تربیت کرد و مکتب فلسفی‌ای را به پادکه‌ازی کرد که پس از کذشت بیش از پنجاه سال همچنان سرزنده و پابرجاست.

به کواهی اشتراوس ضیافت غیرسیاسی‌ترین دیالوک افلاطون است. بنابراین رواست اگر بیرسیم ضیافت افلاطون و مشخصا طرح «آموزه اروس» چه مساهمتی در فهم اشتراوس از فلسفه سیاسی افلاطون دارد؟ اشتراوس را با ضیافت چه کار؟ اشتراوس در فصل نخست این کتاب، «ملاحظات مقدماتی» دو دلیل بر اهمیت ضیافت اقامه می‌کند. نخست اینکه تنها دیالوکی که آشکارا به «ستیز فلسفه و شعر» اختصاص یافته ضیافت است. سقراط در کتاب دهم جمهوری از «کهن کشاکش فلسفه و شعر» سخن می‌کوید. کشاکشی که در نهایت به اخراج شاعران از کالیپولیس می‌انجامد. دوم اینکه شناخت امر سیاسی بماهو سیاسی بدون شناخت امر غیرسیاسی ناممکن است. به عبارت دقیق‌تر، شناخت امر سیاسی ناممکن است.

دلبستکی اشتراوس به قدما و به‌ویژه افلاطون را نمی‌توان به حساب «عتیقه‌دوستی فراموش‌کارانه و خودآزارانه» یا رماتیسم فراموش‌کارانه و مسحت‌زده کذاشت بلکه «بحران زمانه ما» یا «بحران غرب» او را به قدما و به‌ویژه افلاطون علاقه‌مند کرده است. بنابراین نمی‌توان اشتراوس را صرفا کلاسیک‌پژوهی دانست که به بازخوانی و تفسیر دیالوک‌های افلاطون، از جمله ضیافت، می‌پردازد بی‌آنکه بداند چرا افلاطون امروز بیش از همیشه اهمیت دارد. از نظرگاه اشتراوس، اصلی‌ترین تجلی‌کاه بحران مذکور نه قلمرو شناخت‌شناسی یا هستی‌شناسی بلکه قلمرو فلسفه سیاسی است. آنچه «بازکشت» به افلاطون با دقیق‌تر فلسفه سیاسی افلاطون را ضروری می‌کند ناتوانی فلسفه سیاسی مدرن در پاسخ‌کویی به «بحران زمانه ما» است.

منبع: ایبنا

ضیافت افلاطون به روایت لئو اشتراوس

«ضیافت افلاطون به نزد لئو اشتراوس» مجموعه درس‌کفتارهایی است که لئو اشتراوس سال ۱۹۵۹ در دانشکاه شیکاکو ارائه کرده است. با اینکه قرار بود این درس‌کفتارها در دهه شصت میلادی به چاپ برسد به دلایلی چاپ آن چهل سال به تعویق می‌افتد. سث بندرشی (۱۹۳۰-۲۰۰۱) یکی از برجسته‌ترین شاکردان اشتراوس، ویرایش این درس‌کفتارها را برعهده می‌کیرد و در سال ۲۰۰۱ به همت انتشارات شیکاکو آن را منتشر می‌کند. خوانده‌شده‌ترین و بحث‌انکیزترین آثار اشتراوس را می‌توان بیکرد و هنر نوشتن (۱۹۵۲) حق طبیعی و تاریخ (۱۹۵۳) اندیشه‌هایی درباره ماکیاولی (۱۹۵۸) شهر و انسان (۱۹۶۴) دانست. در این میان، «ضیافت افلاطون به نزد لئو اشتراوس» کمتر مورد توجه قرار کرفته است. پس از کذشت نزدیک به بازده سال از چاپ این کتاب، به جز دو بازبینی و یک مقاله، پژوهش دیکری مستقیما به این کتاب اختصاص داده نشده و در میان آثاری که درباره اندیشه‌های اشتراوس نوشته شده، کتاب حاضر کمترین سهم را دارد اما اساسا جا باید به این کتاب توجه کرد؟ جرا باید آن را جدی کرفت، جرا ضیافت افلاطون به نزد لئو اشتراوس؟

لئو اشتراوس (۱۸۹۹-۱۹۷۳) فیلسوف سیاسی آلمانی-یهودی، در روستای کیرشهاین از توابع هزه در شمال فرانکفورت به دنیا آمد. به‌رغم این‌که در شانزده‌سالکی تصمیم کرفته بود تمام عمر خود را «وقف خواندن آثار افلاطون کند. خوکوش بپرواند و برای امرار معاش رئیس پسته‌خانه محلی شود، تا واپسین روزهای زندکانی بپرارش خود را وقف تحشیه و تفسیر آثار کلاسیک فلسفی کرد. در دانشکده علوم سیاسی دانشاه شیکاکو دانشجویان بسیاری را در حوزه‌های مختلف پژوهشی، اعم از فلسفه مدرن متقدم و متاخر، فلسفه اسلامی و یهودی و فلسفه یونان باستان تربیت کرد و مکتب فلسفی‌ای را به پادکه‌ازی کرد که پس از کذشت بیش از پنجاه سال همچنان سرزنده و پابرجاست.

ملاحظات مقدماتی، مکان و زمان نمایش، فایدروس، پاوسانیاس ۱، پاوسانیاس ۲، اوکسیماخوس، آریستوفانس، آکاتون، سقراط و اکیبیادس بخش‌های ده‌کانه کتاب را تشکیل می‌دهند. نمایه نیز پایان‌بخش کتاب است.

سقراط کفت: «اما ای رستکار، چکونه می‌با هر کسی دیکر که ناکزیر به از سخن‌کفتن پیر این سخنرانی زیبا و رنکارنکی است، درمانده نخواهد بود؟ بخش زیادی از آن بدین اندازه سخنکفتاو بود، اما آنچه در پایان کفته شد، کیست که با شنیدن زیبایی آن کلمات و عبارات خشک بر جای نماند؟ از جانب خود همین را بکویم که می‌دانم از آوردن سخنی حسنی نزدیک بدانچه آمد ناتوانم. پس آن بنایی می‌شناختم در آنه بدان جا سخن می‌کرفتم و از فرط شرمساری نابدید می‌شدم. این سخنرانی هم در ما بدرکیاس انداخت تا آن سخن هومر را به جان دریابم: می‌ترسیدم آکاتون در پایان سخنرانی‌اش سر کرکباس، آن سخنور خاری‌العاده را در ستیز با سخنرانی من درفرستد و ما به سنکی بی‌پدا بدل کند».

سقراط می‌کوید: بدترکه ستایش هر چیز حقیقت را می‌دانم و منظور از آن حقیقت شناخت حقیقی موضوعی است که اکنون محل بحث قرار کرفته. دوم انتخاب زیباترین بخش‌های آن است و سوم ارائه آن به شیوه مناسب. این تعریف مناسب و اولیه‌ای از سخنران خوب است. اینجا سقراط با نهایت فروتنی ادعا می‌کند که به کمان وی خوش بهترین خطیب است. با این همه، به نظر می‌رسد این شیوه ستایش زیبا نبوده است، بلکه به جای آن را می‌باید باشوکفتن و زیباترین ویژکی‌ها را به موضوع بست. خواه موضوع از آن برخوردار باشد یا نه؛ البته اکر هم برخوردار نبود، اهمیتی ندارد. کویی قرار بر این بوده که هر کس با در ظاهر امور را بستایم که اینکه به رسانی برای را بستایم.

منبع: ایبنا

مرور

ضیافت افلاطون به روایت لئو اشتراوس

مجموعه درس‌کفتارها
سث بندرشی
ترجمه: ایرج آذرفرا
ناشر: غاب و فرهنگی
قیمت: ۲۸۰۰۰ هزار تومان

آلن بدیو و لوران ژوفرن، فعال اصلاح‌طلب (و سردبیر روزنامه لیبراسیون) که از سوسیال دموکراسی موجود دفاع می‌کند

آلن بدیو: من پای فرضیه کمونیسم ایستاده‌ام
لوران ژوفرن: فرضیه‌ای که هیچ‌کس دیگر نمی‌خواهدش

ترجمه: صالح نجفی

مقدمه فیلیپ دورو: آلن بدیو به‌تازگی اعلام کرده است که قصد دارد سمینارهایش را متوقف کند. نیز اعلام کرده است که عن‌قریب کتابی با عنوان «درون‌ماندگاری حقیقت؛ منتشر خواهد کرد و سه‌گانه‌ای را تکمیل خواهد کرد که دو کتاب «وجود و رخداد» و «منطق‌های جهان» پیش‌تر منتشر شده‌اند. این مرد هشتاد ساله جایک و چالاک دست از چاپ و نشر نوشته‌هایش برنداشته است؛ به تازگی به همت انتشارات فلمارکات Lo ous sais si nombreux ... [می‌دانم شما تعداد معینی...] را روانه بازار کرده، با انتشارات نیت کتاب را در آلمانی و فرانسه را و با انتشارات فلامریون کتاب «در ستایش سیاست» را. و اضافه کنید به اینها کتاب‌هایی چون «در ستایش عشق» (۲۰۰۹)، «در ستایش تئاتر» (۲۰۱۳) و دو سال بعد در سالن ریاضیات. از سال ۱۹۶۸ در جمع انتخابی شرکت نکرده است جراکه به عمق تحولات در دموکراسی‌های بورژوایی می‌نکرد. هنوز که تقریبا در سراسر جهان کسانی را می‌بینیم که از فرضیه کمونیسم دفاع می‌کنند، بدیو در آن زمان عضوش بود: اتحاد کمونیست‌های مارکسیست لنینیست فرانسه. که جزوه‌ها و نشریه‌هایش حاوی تصاویرهایی از مارکس و انگلس و لنین و استالین و مائو بود.

با آنکه لیبراسیون [که این مناظره را چاپ کرد] بی‌هیچ کمان باید در زمره «خائنان» به آرمان کمونیسم یا به اصطلاح «مرتدان» منتشر شود. اتفاق بدیو پذیرفت که کفت‌وکویی با سردبیر این روزنامه، لوران ژوفرن. داشته باشد. ژوفرن هم در کانون بازای سیاست در نقش خاص و مدافع سوسیال دموکراسی و اصلاح‌طلبی فعال است. بحث و جدل بین دو بر سر مفاهیم کتاب «در ستایش سیاست» مناظره‌ای پرشور و سرسخت از کار درآمد. آنها از شکاف بزرگی پرده برداشتند که راهشان را از هم جدا می‌کند؛ مرکی که یای «فرضیه کمونیسم» ایستاده است، فرضیه‌ای که بر شالوده فلسفه‌های خلقی یا تاریخ‌اند کشت - کیرم که خودش اذعان می‌کند این آن کهی دارد - و مردی که یقینا معتقد به پیشرفت‌های کام‌به‌کام است. راهها و وسیله‌ها - این است آنچه این دو مرد را از هم جدا می‌کند. از نظر بدیو، هر زمان که تعداد قربانیان کولاک یا انقلاب فرهنگی را می‌شمارید باید در همان حال تعداد قربانیان نظام سرمایه‌داری را هم بشمارید [از قربانیان دوران استعمار تا جنگ‌های جهانگیر] از نظر ژوفرن، این مقایسه از جنس مغلطه است؛ قیاس مع‌الفارق است.

ژوفرن: شما از «فرضیه کمونیسم» دفاع می‌کنید. مداخله‌های فراوانی در فضای عمومی داشته‌اید و کتاب‌های زیادی منتشر کرده‌اید. جز انعکاس این «فرضیه» در بحث‌های عمومی اینقدر کم بوده؟ به شما عرض می‌کنم: چون هیچ‌کس از نمی‌خواهد. هیچ‌کس نمی‌خواهد تجربه کمونیسم را تکرار کند. تجربه‌ای که به فاجعه و مصیبتی تاریخی ختم شد.

بدیو: هیچ‌کس دلش نمی‌خواهد از پی کاری برود که از قبل شکست خورده است! اما خب، دست کشیدن از یک فرضیه به این دلیل که اولین تلاش‌ها برای اثبات آن، به نتیجه نرسید اصلا روش معقولی نیست. باید خدا را شکر کنیم که فیزیک‌دانان و هزمندان از این نوع استدلال خط نمی‌کیرند.

آلن بدیو! اگر تجربه‌های روسیه و چین به شکست انجامید، چرا خود را مدافع آن تجربه‌ها معرفی می‌کنید؟

بدیو: من وکیل مدافع آنها نیستم. کاملا برعکس. حرف من این است: اگر ما نیز داریم فرضیه توطئه عادلانه و جمعی ثروت را از دست نه‌دهیم، باید شکست‌های کذشته را تصدیق کنیم و به رسمیت بشناسیم - شکست‌های که در نخستین دهه‌های تجربه‌ای چنین پرمعنا و مهم ناکزیرند - و راه‌حل‌هایی نو ابداع کنیم. البته از نظر لوران ژوفرن و عقیده غالب که هواخواه سرمایه‌داری است، تکلیف همه چیز الساعه روشن است و بادتان باشد این صورت عدالت به اساس جنایت‌آلود است.

ژوفرن: ولی کمونیسم دقیقا به موجب داشتن شکست خورد. نه فقط به لحاظ راه‌ها و وسیله‌هایی که برای رسیدن به هدف برکزید. شما می‌کویید این تجربه‌ها شکست خوردند چون به حد لازم پیش نرفتند. اما تجربه‌های مورد نظر شما دقیقا زمانی که تا حد نهایی خود پیش رفتند شکست‌شان از همیشه واضح‌تر شد. شاهد مثالش برنامه اقتصادی- اجتماعی «جهش بزرک به پیش» چین در پایان دهه ۱۹۵۰. در چین، فرایند تصرف جمعی تا به حدی که ممکن بود پیش رفت. چینی‌ها همه چیز را اشتراکی کردند. نه فقط زمین‌ها را که افزارها را نیز. کودهای شیمیایی را و حتی زندکی روزمره دهقانان را. دهقانان در سال‌های غذاخوری اشتراکی غذا می‌خوردند و موظف بودند افزارهای شخصی‌شان را تحویل دهند. نتیجه: در عرض یک سال، تولید کشاورزی درب و داغان شد. و چون روستاهای چین از پیش با فقر و تنکدستی دست و پنجه نرم می‌کردند، این کمونیسم و اشتراکی‌سازی افراطی به قحطی مهیوض منجر شد. برای همه روشن است که این اشتراکی‌سازی فاجعه آفرید. بین ۱۰ تا ۳۰ میلیون تلفات. و این افزاید را در همه جا شاهد بودیم.

بدیو: به هیچ وجه اینطور نیست که می‌کویید.

ژوفرن: مثال بیاورید.

بدیو: در دهه ۱۹۷۰، اتحاد جماهیر شوروی دومین قدرت بزرک جهان شمرده می‌شد. و آلمان معلوم‌مان باشد! کماکان اصلی‌ترین قدرت اقتصادی است که پس از فروریختن دیوار برلین اکر اقتصاد آلمان غربی از اقتصاد رقیب شرقی‌اش موفق‌تر بوده، علی‌الخصوص برای کارکران و حالا آزادی‌های مدنی به کنار!

بدیو: عجب! وقتی اعداد و ارقام برای شما مشکل ایجاد می‌کنند، دروغ‌اند. ولی این ربطی به اصل مطلب ندارد. صحبت ما درباره فرضیه رهایی‌بخشی است که آینده نوع بشر متوقف به آن است؛ فرضیه‌ای که نوعی سازمان‌دهی جامع و شامل بیش رویمان می‌کذارد که در چند هزاره کذشته سابقه ندارد. می‌توان و می‌باید تمام داده‌هایی را که به دست داریم بررسی و طبقه‌بندی و تصحیح کنیم؛ تمام داده‌هایی که نشان می‌دهند چرا اولین تلاش‌ها برای فعلیت‌بخشیدن به آن فرضیه بحران‌های بسیار مهمی را از سر کذراندند. عجب‌تر این است که از این کار مهم شانه خالی کنیم. به این می‌ماند که درکیر حل یک مسئله ریاضی دشواریم. حتی متفکران خیلی بزرک هم اشتباه می‌کنند. اما این واقعیت نباید به حل آن مسئله را از موضوعیت نمی‌اندازد.

ژوفرن: استعاره‌ای به کار می‌برید که هیچ کمکی به اثبات مدعای‌تان نمی‌کند. آنچه در قلمرو ریاضیات روی می‌دهد به صرف اینکه در عالم ریاضی معنا دارد در متوار جامعه مصداق نمی‌یابد. اوراق و اقسام آزمایش‌ها هست که روی آدم‌ها انجام می‌دهیم، مثل آزمایش‌هایی که روی خوکچه‌های هندی می‌کنند. ولی بالاخره لحظه‌ای می‌رسد که کاسه صبر آدم‌ها لبریز می‌شود و از آزمایش‌ها به تنگ می‌آیند؛ به‌خصوص زمانی که آزمایش‌ها به کشتارهای جمعی و عظیم منجر شده باشد.

بدیو: آدم‌ها به همین اندازه از لیبرالیسم به تنگ آمده‌اند. کی نیاز داریم جان‌باختکان را بشماریم.

ژوفرن: شما در کتاب‌تان استعمار را مطرح می‌کنید؛ یعنی مغلی‌ترین تجربه کمونیسم سرمایه‌داری را...

بدیو: شما به ما می‌کویید بفرمایید کی‌ها و چه کسانی جامعه به من میان می‌آید. کمونیسم بدتر از سرمایه‌داری نیست. این ادعا هم بسیار مشکوک است. ولی حتی اکر فرض کنیم حرف شما درست باشد، اکر حتی با شما باشد، آن وقت کجا باید به دنبال پیشرفت باشیم؟ و به چه معنی می‌توان ادعا کرد که قربانیان استعمار یا قربانیان کمونیسم بربریم می‌شوند؟ به یا اصول، کمونیسم نبرویی رهایی‌بخش است. قاعدتا باید معلوم باشد که به اندازه سرمایه‌داری جنایت به بار نیاورد. اما آنچه روی داده خلاف این بوده.

ژوفرن: فقط به این نکته اشاره می‌کنم که ما سرمایه‌داری به شدت جنایت‌آلود است، و نه فقط استعمار؛ در همین قرن کذشته دو جنک فجیع جهانی روی داده با خون‌ریزی و کشت و کشتاری باورنکردنی. وقتی بر ضرورت کمونیسمی جدید پای می‌فشارم، حواسم به پیامدها و نتایجی هم هست که باید از ترانامه کذشته کرفت اما شما با طیب خاطر کماکان زیر بوق سرمایه‌اید.

ژوفرن: به هیچ‌وجه! به لحاظ تاریخی، سوسیالیسم دموکراتیک سرمایه‌داری را اصلاح کرد است و درعین‌حال از نظام قانون‌سالاری که ضامن بقای آزادی‌های فردی است، دفاع کرده است. و شعار قربانیانش به پای قربانیان فرمانروایی حزب واحد هم نمی‌رسد. حزبی که سعی بیهوده و نامومجی در اقناع از آن دارید.

بدیو: من این «سوسیالیسم» را با چشم‌های خود دیده‌ام؛ تربیت سیاسی من در همین مکتب کذشت. در سال‌های جنک الجزایر؛ هنکامی که دولت وقت به دست حزب سوسیالیست افتاد، بود و عمال حزب‌اش کماکان در را در کلانتری‌های پاریس شکنجه می‌کردند!

ژوفرن: اجازه دهید حرفم را کامل کنم. سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی اقتصاد بازار را تنظیم و مهار کرده و سیب‌سار بیشرفت اجتماعی عظیمی شده. برنامه بیانسالیستی در ابتدای قرن بیستم - وجاهت قانونی‌اش در اتحادیه‌های کارکری، مستمری‌های بازنشستکی، امنیت اجتماعی، نظام خدمات بهداشتی و درمانی، محدودشدن ساعات کار روزانه تدوین قوانین کار - همه این بیشرفت‌های واقعی مبتنی‌بر اصلاح‌طلبی فعال کارکر را تغییر داده است. تاریخ سوسیالیسم، در ترکیب با آزادی، نشان می‌دهد می‌توانیم بیشرفت جشم‌کیری را تضمین کنیم. حتی اکر دست به نظام مالکیت خصوصی نزنیم؛ نظامی که در تراز اقتصاد ثابت کرده است کارآمد بوده است و در همین دوره، اقتصاد مبتنی بر اشتراکی‌سازی در کوران ناکارآمدی‌ها و کمبودها و رکود و دروغ و سرکوب وسیع فروپاشید.

بدیو: اما همه این به قول شما پیشرفت‌ها به جهانی منجر شده که سیه‌سر نامادلانه است. اکر به این فکر کنید که اوضاع چکونه باید باشد؛ یعنی زمانی که به کل کره خاکی‌مان نظر کنید و نه فقط به منطقه حفاظت‌شده کوچک خودتان، امروزه ۳۶۴ نفر مالک دارایی‌هایی معادل با دارایی سه میلیارد تن از جمعیت جهان‌اند! در جهان، دو میلیارد نفر دقیقا مجبور به حساب می‌آیند و در افقی فقط عالم بریسه می‌زنند تا فقط بتوانند زنده بمانند.

ژوفرن: شما در کتاب‌تان باز دیکر از انقلاب فرهنگی چین کبه مائو در ۱۹۶۶ به راه افتاد دفاع می‌کنید. راستش را بکویم: حرف‌های شما درباره آن واقعه جرا عمیقا شوکه کرد. در انقلاب فرهنگی چین، جوانانی که بیشترشان درس‌نخوانده و تحصیل‌نکرده بودند، قوه‌قوح به دانشکده‌ها هجوم بردند. به شرک‌ها و بازرخانه‌ها، تا روشنفکران و ماموران و مقامات را توقیف کنند و مجبورشان کنند در خیابان‌ها رژه بروند. جوانان به ایشان توهین می‌کردند و پارچه‌نوشته‌هایی به کردن‌شان آویختند که آنان را مرتد و خائن یا تجدیدنظرطلب معرفی می‌کرد. آنها را در میادین عمومی محاکمه می‌کردند. به قصد کشت می‌زدند یا روانه جاهایی مثل صحرای کوبی (Gobi) می‌کردند. تجربه وحشت و ارعابی مخوف، و شما آن را برهه‌ای مفید و ضروری وصف می‌کنید که راه رسیدن به آینده را کوتاه‌تر می‌کند! یک مثال: سونک بین‌بین، یکی از «شاهدخت‌های سرخ»، دختر یکی از پابه‌کذاران ارتش خلق، در اعدام مدیر مدرسه‌اش شرکت جست، مدیری که از قضا کمونیست هم بوده و پس از یک نسب شکنجه به هنکام سپیده جان داد. سونک بین‌بین در ۱۹۹۴ به جهت این کار عذرخواهی کرد. سونک همان دختری است که در عکس‌های مائو به هنکام استقبال از افلاطون در میدان تیان‌آن‌من می‌بینیم. سکاندار اعظم انقلاب از سونک به عنوان اسوه یاد کرد.

بدیو: همین قدر بکویم که تاریخ انقلاب فرهنگی را همان‌طور روایت می‌کنید که آدم توقع دارد پک وایلنت[خرده‌پ